

کلام مرحوم فاضل قوشچی در دفع اشکال اتحاد جوهریت و عرضیت

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحوم آقا^۱ - رضوان الله تعالى عليه - می گفتند
که ما کوچک بودیم یک دایی داشتیم خیلی شوخ بود
و یک دفعه هم باهم همدان رفتیم ...

قَالَ بَعْضُ أَهْلِ الْكَلَامِ فِي دَفْعِ الْإِشْكَالِ الْمَذْكُورِ.
وَهُوَ كَوْنُ شَيْءٍ وَاحِدٍ جَوْهَرًا وَ عَرْضًا كُلِّيًّا وَ جُزْئِيًّا عِلْمًا وَ مَعْلُومًا إِنَّا إِذَا تَصَوَّرْنَا
الْأَشْيَاءَ يَحْصُلُ عِنْدَنَا أَمْرَانِ أَحَدُهُمَا مَوْجُودٌ فِي الذِّهْنِ وَ هُوَ مَعْلُومٌ.^۲

مرحوم فاضل قوشچی در دفع اشکال اتحاد
جوهریت و عرضیت و یا کلیت و جزئیت و علم و
معلوم مطلبی دارند؛ ایشان می فرمایند: وقتی که ما
یک صورت ذهنی و صورت مفهومی از شیء را
تصور می کنیم دو چیز در ذهن ما حاصل و پیدا
می شود که یکی عبارت از خود همان متصور ما است
یعنی آن شیئی که تصور شده است. اگر انسان را
تصور کردیم انسان در ذهن هست، اگر بقر را تصور
کردیم بقر در ذهن است، اگر کلی را تصور کردیم

^۱ . علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهرانی رضوان الله تعالى عليه.

^۲ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۸۲.

کلی [در ذهن هست] و اگر جزئی را تصور کردیم
جزئی در ذهن هست. این یک مسئله‌ای است که
به جهت این قضیه انسان احکام مختلف و آثار
متفاوت بر متصورات خودش حکم و بار می‌کند.
این از نقطه نظر کلیت ممکن است کلی باشد و از
نقطه نظر تصور، معلوم برای ذهن است و از نقطه نظر
اتصاف، یک امری است که به ذهن ارتباطی ندارد
بلکه مانند یک امری که در یک ظرفی حلول می‌کند،
ظرف و وعائش ذهن است و این یک وجودی است
که انسان در باب تصور احساس می‌کند.

مسئله دومی که پیدا و حاصل می‌شود جنبه
ناعتیت و اتصاف نفس به این است که در اینجا قطعاً
وجود جزئی و علم است چون علم جنبه اتصاف و
تعلق دارد، جنبه تعلق به یک امر و تعلق نفس نسبت
به یک امری دارد، در اینجا آن مسئله ناعتیت مطرح
است. بنابراین با توجه به این قضیه دیگر اتحاد بین
جزئی و کلی نیست که شما یک مسئله کلی را تصور
کنید و در عین حال از جهت اتصاف ذهن به آن شیء
طبعاً او از وجود جزئی برخوردار بشود. چطور
ممکن است یک امر کلی با یک امر جزئی که مصداق

یک تصور مفهومی و یک صورت ذهنی است در اینجا اتحاد پیدا بکند؟! در کلیت و جزئیت و اتحاد بین علم و معلوم چطور ممکن است آن جنبه رابطه بین نفس و آن معلوم، نفس خود معلوم باشد؟ همان طوری که در باب اتحاد بین علم و عالم و معلوم که قبل از بوعلی از فلاسفه یونان فرفوریوس این مسئله را اثبات کردند، نسبت به این مطلب چطور ممکن است دو امر از این نقطه نظر باهم متحد باشند؟ از این نظر ایشان پاسخ می دهند. یا اینکه بین جوهر و عرض در اینجا اتحادی نیست و آنچه که در ذهن هست جوهر است و چیز دیگری است و آنچه که در حال است یا عرض است ولی آنچه که نفس، متصف به اوست قطعاً عرض و کیف نفسانی است و از این نقطه نظر به طور کلی باهم تفاوت دارند. این مسئله به انفکاک بین این دو امر مربوط می شود که دو امر مختلف در ذهن تحقق پیدا می کند.

اعتراض مرحوم آخوند به کلام فاضل قوشچی

مرحوم آخوند نسبت به کلام فاضل قوشچی اعتراض دارند و می فرمایند: اصلاً این مسئله خلاف بدیهت و خلاف وجدان است که ما احساس کنیم دو

چیز در ذهن پیدا می شود. نه! آنچه که در ذهن هست فقط یک چیز است. بله، اگر از نقطه نظر اعتبار می خواهید تغایر را بفرمایید، این مسئله درست است. از نظر اعتبار، اعتباراً آنچه را که تصور می کنیم به حمل اولی ذاتی - همان طور که قبلاً صحبتش مفصل گذشت - عبارت از نفس ماهیتی است که حال بر نفس است و به حمل شایع صناعی آنچه را که تصور می کنیم عین تعلق نفس به معلوم است و عین ربط نفس با آن معلوم بالذات است که آن معلوم بالذات حاکی از آن معلوم بالعرض خارجی است و این تعلق نفس عبارت از علم است.

خب در اینجا مسئله کلیت و جزئیت حل می شود اما آنچه که در اینجا باقی می ماند مسئله اتحاد جوهر و عرض است، زیرا جوهر و عرض دو امر اعتباری نیستند بلکه دو امر تکوینی و واقعی هستند. اگر آنچه که در ذهن تصور می شود واقعاً دوتا هست، این خلاف وجدان و آنچه را که ما می فهمیم است و اگر جنبه، جنبه اعتباری دارد پس یا باید شما بگویید که آنچه که در نفس هست واحد است و او به نفس قائم است، جوهر است بنابراین چگونه می تواند با

عرضیت و کیفیت توافق داشته باشد؟ و اگر عرض است چگونه جوهر تبدیل به عرض می شود؟ و این اشکال قطعاً باقی می ماند! این کلام، کلام فاضل قوشچی است. البته بعضی از مقررین آمده اند از طرف فاضل قوشچی جواب بدهند که جوابشان ناتمام است و اشکال مرحوم آخوند در اینجا وارد است. بعد وارد **عِلْمِ الله** می شوند که خیال می کنم برای وقت دیگر بگذاریم.

قَالَ بَعْضُ أَهْلِ الْكَلَامِ فِي دَفْعِ الْإِشْكَالِ الْمَذْكُورِ.
وَهُوَ كَوْنُ شَيْءٍ وَاحِدٍ جَوْهَرًا وَ عَرْضًا كَلْبًا وَ جُزْئِيًّا عِلْمًا وَ مَعْلُومًا.

اشکال ما این بود که یک شیء واحد هم جوهر و عرض باشد و هم در عین کلیت، جزئی مصداق باشد، هم در عینی که علم است و صرف تعلق نفس به یک امر معلوم است در عین حال معلوم باشد به جهت اینکه نفس همان جنبه ناعتیت برای او جنبه حکایت از خارج دارد. اگر جنبه حکایت دارد بنابراین چرا علم است؟ و اگر تعلق نفس به خارج است چطور به آن معلوم می گوید؟ ایشان این طور فرمودند:

إِنَّمَا إِذَا تَصَوَّرْنَا الْأَشْيَاءَ يَحْصُلُ عِنْدَنَا أَمْرَانِ أَحَدُهُمَا مَوْجُودٌ فِي الذَّهْنِ وَ هُوَ مَعْلُومٌ كَلْبِي وَ هُوَ غَيْرُ حَالٍ فِي الذَّهْنِ نَاعْتًا لَهُ بَلْ حَاصِلٌ فِيهِ حَصُولُ الشَّيْءِ فِي الزَّمَانِ وَ الْمَكَانِ.

وقتی که ما اشیاء را تصور بکنیم دو چیزی برای

ما حاصل می‌شود؛ یک امری است که در ذهن موجود است و او عبارت از معلوم است که عبارت از همان حاکی از خارج است و کلی است و قابل اتصاف بر کثیرین است حتی اگر یک جزئی را هم در ذهن بیاورید آن جزئی می‌تواند قابل صدق بر افراد خارجی زیادی باشد و این به‌عنوان ناعتیت برای ذهن حلول نمی‌کند تا وصف [برای] ذهن بشود بلکه در ذهن حاصل می‌شود مانند حصول شیء در زمان و مکان که یک شیء چطور در زمان و مکان پیدا بشود این هم در همان جا پیدا می‌شود یعنی از ذهن جداست و ذهن، ظرف برای اوست اما تعلقی به ذهن ندارد.

و ثانيهما موجودٌ في الخارج و هو علمٌ و جزئى و عرض قائمٌ بالذهن من الكيفيات النفسانية فحينئذ لا إشكال فيه.

و امر دوم امری است که در خارج موجود است - مقصود از **فی الخارج** یعنی ذهن نه‌اینکه امر خارجی و اعیان خارجی است چون خود ذهن هم یکی از امور خارجی است - که همان نفس است و این عبارت از علم است یعنی اتصاف نفس به یک امر و به یک معلوم و جزئی است چون حصّه وجودی خاصی را در اینجا اشغال کرده است و

عرضی قائم به ذهن از کیفیات نفسانیه است، دیگر اشکالی در اینجا نیست.

إِنَّمَا الْإِشْكَالُ مِنْ جِهَةٍ كَوْنُ شَيْءٍ وَاحِدٍ جَوْهَرًا وَ عَرْضًا أَوْ عِلْمًا وَ مَعْلُومًا أَوْ كَلِيًّا وَ جُزْئِيًّا.

[اشکال این است که] یک شیء هم جوهر باشد

و در عین جوهریت عرض باشد. علم باشد و در عین

اتصاف نفس، همان معلوم بالذات باشد. کلی باشد و

در عین حال جزئی و مصداق برای وجود ذهنی باشد.

جوابی که ایشان می‌فرمایند این است:

نَقُولُ إِنْ أَرَادَ أَنَّ هُنَاكَ أَمْرَيْنِ مُتَغَايِرَيْنِ بِالْإِعْتِبَارِ مُوَافِقًا لِمَا ذَهَبَ إِلَيْهِ الْحُكَمَاءُ وَ الْمُحَقِّقُونَ فَلَا يَفِي إِلَّا بِدَفْعِ إِشْكَالِ كَوْنِ شَيْءٍ وَاحِدٍ عِلْمًا وَ مَعْلُومًا وَ كَوْنُهُ كَلِيًّا وَ جُزْئِيًّا.^۱

اگر مقصود ایشان از دو امر این است که دو امر

بالاعتبار متغایر هستند اما بالذات واحد هستند که

در این صورت با مذهب حکما و محققون وفق پیدا

می‌کند. آن مقدار که این جواب، توان و قدرت دارد

پاسخ بدهد فقط از اتحاد کلی و جزئی بودن معلوم

می‌تواند پاسخ بدهد که بله، یک شیء در عین اینکه

کلی است یعنی همان شیئی است که بر ذهن حاصل

می‌شود و قابل انطباق بر کثیرین است اما از جهت

اینکه یک حصّه خاص وجود ذهنی را دارد جزئی

^۱. همان، ص ۲۸۲ و ۲۸۳.

است لذا آنچه را که ادراک می کنید - همین که الآن
 دارم می گویم و تک تک شما ادراک می کنید - همه
 اینها جزئی است چون هر کدام از شما ادراک خاص
 به خود را دارد که به دیگری ارتباطی ندارد و این **لا**
نَعْنَى مِنْ جَزْئِيَّتِهِ إِلَّا هَذَا که نتواند قابل صدق بر
 کثرین بشود گرچه همان معنایی را که شما ادراک
 می کنید مانند همان معنایی است که دیگری ادراک
 کرده است و مانند همان معنایی است که شخص
 ثالث ادراک کرده است. حتی اگر یک میلیون نفر پای
 صحبت انسان بنشینند و انسان یک مطلبی را بگوید،
 آنچه را که یک شخص از این یک میلیون نفر ادراک
 می کند قابل صدق بر جمیع مدرکات افراد دیگر از
 نظر مفهومی است اما از نظر حصّه وجودی این طور
 نیست و هر چیزی را که شخص ادراک می کند برای
 خود اوست و هیچ ارتباطی با دیگری ندارد چون
 وجود قابل سرایت به مصادیق متعدد نیست. در
 اینجا وجود منبسط [منظور نیست بلکه] همان وجود
 حصّه وجودی خاص [مدّ نظر است]. آن حصّه
 وجودی خاص برای هر شخصی مختص به خود او
 خواهد بود.

اما اشکالی که باقی می ماند این است که آنچه که در ذهن هست هم جوهر و هم عرض باشد، این از بین نمی رود چون امر واحد به حال خودش باقی است. اگر آن امر واحد، جوهر است پس چطور کیف نفسانی است؟ اگر کیف نفسانی است پس چطور جوهر تصور شده است؟ آن اشکال وحدت جوهر و عرض در اینجا باقی می ماند و جواب از این تخریج نمی شود.

و إِنْ أَرَادَ أَنَّهِمَا اثْنَانِ مُتَغَايِرَانِ بِالذَّاتِ فَيُرَدُّ عَلَيْهِ سِوَى كَوْنِهِ مُخَالَفًا لِلذَّوْقِ وَ الْوَجْدَانِ وَ إِحْدَاثِ مَذْهَبِ ثَلَاثٍ مِنْ غَيْرِ دَلِيلٍ وَ بَرَهَانٍ أَنَّهُ قَدْ تَقَرَّرَ عِنْدَهُمْ وَ سَنَتَلُو عَلَيْكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

اگر مقصود ایشان از دو امر این است که دو امر در ذهن انسان می آید منتها انسان یکی از آن را می فهمد و یکی از آن را نمی فهمد - گفت که حلال زاده فقط می بیند!^۲ - ایشان می گویند که اگر منظورشان دو امر است غیر از اینکه این مخالف با ذوق و وجدان است و انسان هم گواهی می دهد به اینکه یک مسئله در ذهن ما پیدا می شود نه دوتا یا

^۱ . همان، ص ۲۸۳.

^۲ . اشاره به داستانی دارد از کریستین آندرسن در کتاب فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی نوشته غلامعلی حداد عادل.

سه‌تا و ایشان آمدند مذهب ثالثی بدون دلیل و برهان
احداث کردند.

آن نقالی‌های اولِ [صحبت] دیگر وقت ما را
گرفت.

اللهم صل على محمد و آل محمد